

لاگ حیثیت

اولین نشریه تخصصی ویژه شهداء
دانشگاه فرهنگیان استان تهران
شماره یک - بهمن ۱۴۰۰



فایز حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نشریه پولاک بصیرت

سال اول / شماره اول / بهمن ۱۴۰۰



کانون ایثار و شهادت مرکز شهید باهنر تهران

سخن سردبیر:

فرموده است: زنده نگه داشتن شهدا، کمتر از شهادت نیست.
چه زیباگفته اند: به راستی...
زنده نگه داشتن شهدا، زنده نگه داشتن انسانیت است.
زنده نگه داشتن روحیه مردانگی است.
زنده نگه داشتن عشق و ایثار است.
و چه از این زیباتر؛ دانشجو معلمان این مرزو بوم
این معلمان آینده سرزمینم
قدم در راه زنده نگه داشتن یاد و نام شهدا کرده اند...
آری؛ دانشجو معلمانمان، هر چه با مرام شهدا، شخصیت شهدا، نام و
نشان شهدا آشنا تر، شوند ...
دل هایمان قرص تر خواهد شد به تربیت نسل آگاه، مقاوم، شجاع و
بصیر.

پریان کرمی مقدم



۳) شهید محمدرضا زارع



۲) شهیده طاهره اشرف گنجوی



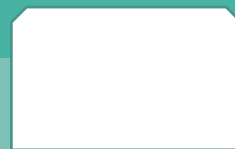
۱) تربیت فاطمی



۶) معرفی کتاب مهرمادر



۵) خبر شهادت را برسان



۴) مصاحبه با خواهر شهید محمدرضا زارع



۹) معلمی دلسوز



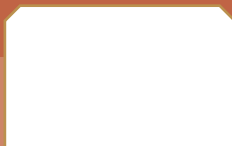
۸) مصاحبه با همسر شهید غلامرضا میرزایی



۷) دلنوشته



۱۲) مادر امت



۱۱) دلنوشته



۱۰) درس امروز: مادر



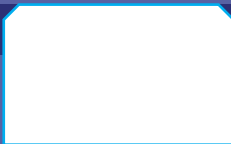
۱۵) سالگرد سردار دلها



۱۴) معرفی شهید محمود افتخاری



۱۳) مصاحبه با دبیر بازنشسته همسر شهید
سعید سیاح طاهری



۱۶) یادمان باشد!

تربیت فاطمی

نویسنده: هاله وثیق

و روش های آموزش در سیره معصومان (علیه السلام) است. آیا آنان اصول، روش ها، فنون، شیوه ها و آداب ویژه ای را در آموزش احکام و معارف دینی به کار برده اند؟ اگر به کار برده اند، کدامند؟ خیرا معصومان (علیه السلام) اسوه های کاملی برای بشریت هستند که انسان ها می توانند با اقتدا به ایشان و پیروی از روش آنان، دنیا و آخرت خویش را تامین کنند. ایشان بیشترین تلاش خویش را صرف تعالی روح و آبادسازی آخرت می کنند، ولی از دیدگاه آنان، خردنگی این جهان نیز بخشی از حقیقت است که باید برای آخرت از آن بهره جست. چنان که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «لیس منا من ترک دنیا لاخرته و لا آخرته لدنياه»؛ کسی که دنیایش را برای آخرتش و آخرتش را برای دنیایش ترک کند، امر ما نیست. بنابراین شیوه های آموزشی آنان و اصول، فنون و آدابی که در آموزش به کار می برند، به گونه ای است که از نظر علمی و روانی بیشترین تاثیر را در مخاطب می گذارد؛ زیرا برخاسته از شناخت حقیقی از انسان و روابط انسانی آن هاست.

با توجه به اهمیت آگاهی و تربیت و ضرورت انتخاب الگوی مناسب در این خصوص، در این مقاله کوشیده ایم سیری کوتاه در سیره فاطمه زهرا (علیه السلام) درباره آموزه های علمی، تربیتی و معیارهای ایشان داشته باشیم، خیرا فاطمه (علیها السلام) در مقام الگوی امامان معصوم (علیه السلام)، کامل ترین الگوی انسانیت است.

بسم رب المهدی

فاطمه (علیها السلام) کوثری است از جنس نور و ثمره چهل روز عبادت. او مادری یازده امام است. و همسر امام اول ما. فاطمه (علیها السلام) در عبادت پاهایش ورم بست. آن بزرگوار عاشق نماز بود. ایشان حامی ولایت بود، و شهید راه ولایت شد. فاطمه (علیها السلام) الگوی زنان و مردان آنرا داده است. تمام وجودش لبریز از عشق الهی بود؛ عشقی که به برکت وجودش ساعت ها در محراب عبادت می ایستاد به گونه ای که هفتاد هزار فرشته مقرب بر او درود و سلام می فرستاد. بیشتر مردم براین باورند که وجه احترام و شکوه حضرت زهرا (علیها السلام) به این دلیل است که او دختر خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ در حالی که از مقام معنوی و عظمت روحانی این بانوی گرامی اسلام، و مقام ولایت کبرای ایشان غافلند. فاطمه (علیها السلام) از نور آفریده شد، با نور خردنگی کرد و با نورش جهان را تا ابد روشنائی داد. زندگی حضرت زهرا (علیها السلام) - علی رغم کوتاهی عمر شریف شان که حتی به دو دهه هم ختم نشد - آینه تمام نمای یک زندگی کامل و جامع دینی است. مطالعه در روش زندگی ایشان، هر انسان حقیقت جویی را به حقیقت زندگی رهنمون می سازد.

فاطمه زهرا (علیها السلام) نه تنها یکی از حجت های خداوند بلکه یک الگو و رهبر است. ائمه اطهار (علیه السلام) ایشان را برخود مقدم شمرده و اعمال آن حضرت را سرمشق خویش قرار می دادند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز می فرماید: «خداوند متعال علی، همسر و فرزندانش را حجت خود در میان مردم قرار داده است». فاطمه زهرا (علیها السلام) تنها زن معصوم در خاندان محمدی است که نقش رهبری دارد و به منزله حجت و اسوه برای مردم معرفی شده و اطاعتش نیز واجب است. بنابراین ابعاد فکری و زندگی ایشان که مادر تمام ائمه و الگوی آن ها بوده است باید کاملاً شناخته شود.

تربیت، بدون آگاهی بخشی و آموزش ممکن نیست. پس محتوی آموزش در بخش های گوناگون تربیت مانند تربیت دینی، اجتماعی و سیاسی متفاوت است و به بررسی و تحلیل نیاز دارد. از مسائل مهم تربیت اسلامی، کشف اصول، فنون



زنان شهید قهرمان

زهرا طباطبایی

فاطمه نصرتی

تو یک معلم هستی،

الفبای آموزشی دانش آموزان را با
سواد و به پایه های بالاتر هدایت میکنی.
آری، ماجرا تنها همین است...
تو یک معلم هستی.
الفبای راه و رسم عاشقی را می آموزی.
به همگان درس معرفت و خداشناسی میدهی و آنان
را به پله های بالاتر نردبان بندگی هدایت میکنی.
آری تو یک معلم هستی،
و تو یاد میدهی چگونه زندگی را با حروف سادگی نوشت.
تو قلبی مملو از مهر و عطوفت داری، و کتاب
بی دریایی را تدریس میکنی.
خورشید هدایت هستی و راه را برای
جویندگان معشوق هویدا میکنی.
تو به راستی یک معلم هستی
و کلاس درس تو، وسعتی به اعماق صفا و پاکی درونت دارد،
شهیده طاهره اشرف گنجوی



هنری از لیلیا محمدیان

همیشه به اهل بیت ارادت خاصی داشت. چه آمدن و چه رفتنش را با حال و هوای خوب خاندان محمدی (ص) همراه کرد. در اولین روز اسفند ماه سال چهل و هشت شمسی در میانه های سوگواری سید الشهدا (ع) و ماه محرم، خانه ی رضا و فاطمه را به برکت وجود و عطر نفس های دخترانه اش معطر کرد. مادرش حضرت فاطمه (س) و عده ای از زنان را به همراهشان در عالم رویا دیده بود. هدیه ای برایش داشتند. هدیه ای به لطافت گل که در قنداقی به سفیدی برف پیچیده شده بود. گلی که درباره اش گفتند: (طاهره را بگیر. این هدیه حضرت زهراست.) و اینگونه نامش را طاهره گذاشتند. شاید هم رسمش طاهره شد. بانویی پاک از پلیدی های دنیا. همیشه در دلش غوغا بود. غوغایی از جنس ایمان. در ایام جنگ اثر هیچ کمکی دریغ نکرد. اثر پختن مربا و بافتن شال و کلاه تا امدادگری در پشت جبهه های نبرد و آموختن تیراندازی. می گفت زنان هم باید کار با تفنگ و تیراندازی را بدانند تا اگر نیاز شد آنها باشند که ترس در دل دشمن بیندازند. پس اثر سختی های دوران جنگ با اثر هم روح بزرگش آرام نشد و با علاقه حرفه ی معلمی را انتخاب کرد. با عشق از دیگران آموخت و بعد از آن، به دیگران آموخت. آن قدر مهربانی در دلش داشت که مشتاقانه تدریس در مناطق محروم را پذیرفت. برای بچه های روستا که دست هایشان پیر از کار و لباس هایشان پاره از فقر بود، طاهره هم یک معلم و دوست، و هم مادر و یاور بود. اصلا نقشش در روستا پر رنگ بود. به پر رنگی مداد خرد در آسمان نقاشی یا نه، به درخشانی و گرمای خورشید در آسمان آبی. آن قدر مهرش همه جا را گرفته بود که او را (خانم پیشوا) صدا می کردند. همیشه در جست و جوی شهادت بود. می گفت میخواهم معلم بچه های عشایر، و همان جا هم شهید بشوم. اما شهادت خردتر از اینها او را طلب کرد بود. به همراه مادرش به محل خدمتش (بارگاه) میرفت. آخرین وصیتش را کرد. نگران بچه هایش بود، بچه های روستا. به مادرش گفت: (مادر جان مواظب بچه ها باش، مواظب نمازهایشان باش، به من قول داده اند هر روز قرآن بخوانند. شما متوجه شان باش.) شب شهادت حضرت زهرا (س) بود. خودش روضه خوان خودش شد. چادرش را به سر کشید و به پنجره تکیه داد و بی صدا بارید. اتوبوس در میانه ی راه گرفتار منافقین شد. باران گلوله بارید. باید در گوشه کنار اتوبوس جانپناه می گرفتند. مادر طاهره را صدا زد اما جوابی نگرفت. چادر را از سرش برداشت. دخترکش کبود شده بود. مانند یک یاس کبود. چه قدر خریبا خریده بودندش. زخم پهلویش شهیدش کرد. چه رسم قشنگی، عاشقان مادر مانند مادرشان آسمانی می شوند.

از تبار دریا

بسم رب المهدی (حج)

حضرت آیت الله خامنه ای :

" دفاع مقدس ملت بزرگ ایران طی هشت سال سبب شد که اقیانوس موج فضائل انسانی به طور معجزه آسایی در درون آحاد مردم ایران به ویژه جوانان جریان یابد و معنویت انسانها رشد کند . "

به راستی که جریان جنگ بستری بود برای آزمایش امت سلحشور ایران ! شهید محمدرضا زارع زاده یکی از ابر مردان مجاهد فی سبیل الله بود که متاع جاننش را با خداوند خویش معامله کرد تا در اوج سعادت به بالاترین ارزشها و فضائل دست یابد ، این بسیجی مخلص در سال ۱۳۴۷ در مهریز یزد به دنیا آمد و دوران کودکی را در زادگاهش سپری کرد .

دوران بلوغ محمدرضا با سال های عشق آلود و حماسه ساز دفاع مقدس همراه شد و او نیز چون دیگر هم سن و سالان خود ، بی قرار حضور در جبهه ها بود ؛ بنابراین به عنوان بسیجی راهی جبهه شد و در آنجا مسئولیت فرمانده دسته را داشت ، صمیمانه و عاشقانه جنگید و سرانجام در شلمچه به میقات حضور رسید ، خاک شلمچه بوی بهشت می ده چرا که نقطه اتصال هزاران شهید به سوی معبود است .

آری مشهد محمدرضا نیز شلمچه بود و در تاریخ ۱۳۶۵/ ۱۰/ ۲۱ در عملیات کربلای ۵ از خاک مقدس این دشت عطرآگین به سوی ملکوت اعلا پرکشید .

ویژگی های شهید چه بود ؟

در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود ، به نماز شب و نماز اول وقت اهمیت ویژه ای می داد ، ماه رمضان را دوست داشت و در جلسات قرآن این ماه خودسازی و عبادت شرکت می کرد تا از این ماه بزرگ - ماه ضیافت پروردگار - بهترین استفاده را ببرد . وی همچنین در ساختن مسجد صاحب الزمان (عج) کمک فراوانی می کرد .

_ شهید محمدرضا : مگر نمی خواهید در برابر حضرت زهرا (سلام الله) روسفید باشید ؟

این فرزند وظیفه شناس از زمانی که شور جبهه و شوق رفتن در وجودش غوغا به پا کرده بود ، می خواست هر جور که شده

رضایت مادر را به دست آورد ؛ بنابراین با فروتنی تمام در برابر مادرش زانو زد و گفت اگر اجازه بدهید به جبهه می روم و اگر نه ، نمی روم .

آنگاه با آوردن نام زهرای مرضیه (سلام الله) مادر همه شهیدان و بزرگ بانوی ایثار و مقاومت ، خطاب به مادر گفت : " مگر پسر شما عزیز تر از علی اکبر امام حسین (علیه السلام) و حضرت فاطمه است ؟ مگر شما شفاعت حضرت زهرا (سلام الله) را نمی خواهید ؟ " و بدین ترتیب رضایت مادر را به دست آورد آفرین بر تو ای مادر شهید که با الگو قرار دادن حضرت زهرا (س) ، فرزندت را در راه اسلام فدا کردی و صبوری کردی ... !

فرازی از وصیت نامه شهید:

آنقدر به جبهه می رود تا شهید شوم !

سلام من را به امام برسانید و بگویید تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد و با خدا پیمان می بندم که در تمام عاشورا ها و تمام کربلا ها با حسین (ع) همراه باشم و سنگر اسلام را خالی نکنم تا هنگامی که همه احکام اسلامی در زیر پرچم اسلامی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به اجرا درآید

و تو ای پدر عزیز ! از تو می خواهم که مرا ببخشی ، چون من امانتی بودم و چه بهتر که تو این امانت را در

سنگر عاشقانه کربلا پس بدهی .

و تو ای مادر ! خوشحال باش که من شهید می شوم ،
تو باید افتخار کنی که چنین فرزندی داشته ای ... !



به همت خواهرزاده شهید : منیره صادقی

برگرفته از فیلم مصاحبه با خانواده محترم شهید زارع زاده در سال ۱۳۹۴

پدر شهید (در زمان حیات شون) _ خواهران و برادران شهید

کتاب شقایق های آسمانی (یادنامه ۳۱۳ شهید خونین بال شهرستان مهریز)

مصاحبه با خواهر شهید محمدرضا زارع

مصاحبه گر: منیره صادقی

پسری آرام و خوش برخورد بود؛ انری همان روزی که با لبخند شیرینش دل مادرش را به دست آورد، خوش خنده بود. صحبت‌های نغز و کلمات دلنشین کودکانه با صدای مردانه اش عجین شده بود. مادرش الگوی بزرگی برای زندگی او بود، مادری که انری همان ابتدای بچگی اش همواره هنگام شیر دادن به او وضو می گرفت و با ذکر صلوات کام فرزندش را با نری می کرد. پنج ساله بود که به مکتب رفت و "به غمزه مسئله آموزی صد مدرس شد"؛ درس قرآن می آموخت و در تمام آیه های آن با خدایش عشق بازی می کرد. با خواهر و برادرانش به مناظره های قرآنی می نشست و ساعت ها درباره خدا و پیامبر و امامان صحبت می کرد. بزرگتر که شد همواره هوای خواهرانش را داشت و توصیه می کرد که حجاب تان را حفظ کنید و مانند حضرت زینب باشید.

با آغاز انقلاب و شروع حال و هوای تظاهرات او نیز انری قافله حسین زمان - خمینی (ره) - جا نماند و در شهرستان مهریز بعد از تعطیل شدن انری مدرسه به خیابان می رفت و شعاری "مرگ بر شاه" سر می داد. با دوستانش شبانه در خیابان‌های اطراف گشت می زد تا خدای نکرده کسی خواب ناموس شهرش را بر هم نزند، چه شوری در سر داشت و چه غوغایی به پا کرد؛ هنوز شکوفه عشقش به انقلاب گل نکرده بود که گلوله های جنگ تحمیلی لاله دشت وطن را با خاک

یکسان کرد. فرجام پسری مثل او که انری دیار قنوت و قناعت است جز شهادت نبود. پروانه واسر بر گرد شمع وجودی اسلام بال بال زد تا از اشک های او هزاران جوان برخیزد و شکوفه زند. محمدرضای شهید قصه امر در سوم بهار سال ۱۳۴۷ شکوفه زده و در سال ۱۳۶۵ در بهشت شلمچه به خزان زندگی اش جان دوباره ای بخشید. من منیره صادقی، دانشجوی دانشگاه فرهنگیان تصمیم گرفتیم تا مصاحبه ای با خواهر شهید محمدرضا زارع زاده پیرامون سبک زندگی شهدا و نحوه تربیت شهدا انجام دهم، سرکار خانم هاجر زارع زاده خواهر بزرگوار شهید داستان ماست، خواهری که عضو کوچک خانواده زارع زاده بود و با برادرش رفاقتی دیرینه داشت؛ تنها دو سال از برادر شهیدش کوچکتر است اما تمام خاطرات خوش کودکی اش را با دریای خونین شلمچه تقسیم کرده است. به پای صحبت های خواهر گرامی شهید می نشینیم:

نوجوانی های شهید چگونه سپری شد؟ به نظر شما چه عاملی باعث شد تا محمدرضا به راه شهیدان گرایش پیدا کند؟
_ بسیاری عاقل و با خدا بود، اصلا اهل شیطنت نبود و با خواهر و برادرانش مخصوصاً من بازی می کرد، اهل خرابکاری و اذیت کردن آنها نبود؛ ۵ سالش بود که به اصرار مادر او را به مکتب خانه پیش مادر بزرگم فرستادند تا تمام کلمات قرآن را هجی کند و آنها را یاد بگیرد، گاهی یادگیری یک بسم الله الرحمن الرحیم "قرآن به اندازه یک صبح تا شب طول می کشید. محمدرضا کل قرآن را در شش سالگی می توانست انری رو بخواند و بعد ها قبل از شهادتش حافظ جزء سی قرآن کریم بود.

به نظر شما چه عاملی باعث شد تا برادران به مسیر شهدا گرایش پیدا کند؟ تربیت محمدرضا از منظر شما چگونه بود؟

_ به نظر من تربیت به این معناست که مادر ابتدا خودش را درست تربیت کرده

در ابتدا می خواهم بدانم آیا علت خاصی داشت که نامشان را "محمد رضا" گذاشتند؟

دقیق یادم نیست ولی به نظرم چون پدرم اسم رضا دوست داشتند و همچنین نام پدر بزرگم رضا بود و انری آن طرف هم مادرم چون اسم رضای خالی را نمی پسندید و نام پدر خودش هم محمد بود، گفت که نامش را محمدرضا بگذاریم؛ هرچند وجود دو پسری دیگر با نام های "محمد علی" و "محمد حسین" در انتخاب اسم او بی تأثیر

باشد، اگر خوب حجاب را رعایت کرده باشد به فرزندش هم خوب یاد می‌دهد، اگر خودش به نماز بایستند و نماز بخواند سپس فرزندش را به نماز خواندن با خودش تشویق کند، می‌شود یک نمونه بارز تربیت اسلامی و شهادی!

یادم است مادرم زمانی که ماه‌های رمضان برای سحری خوردن بیدار می‌شد، تمام فرزندانش را از من گرفته که ازدواج کرده بودم و بزرگ شده بودم تا محمد رضایی که هنوز به سن تکلیف نرسیده بود، از خواب بیدار می‌کرد و آنها با مادر روزه می‌گرفتند. به محمدرضا می‌گفت: کله گنجشکی روزه بگیر پسر! و فقط از فرط تشنگی روزهای گرم تابستان یزد می‌توانی آب بخوری! زمان افطار هم می‌گفت: "آفرین به شما و آفرین به تو ای محمد رضایم که روزه گرفتی، در واقع شما دو تا روزه گرفتید" و اینگونه مادر شوق به فریضه واجب را در دل بچه هایش می‌کاشت.

از منظر شما چه خصوصیات برادران داشت که در تربیت آیندگان می‌تواند موثر باشد؟

محمدرضا در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود، به نماز شب و نماز اول وقت اهمیت ویژه ای می‌داد، ماه رمضان را خیلی دوست داشت و در جلسات قرآن این ماه خودسازی و عبادت، شرکت می‌کرد تا از این ماه بزرگ - ماه ضیافت پروردگار - بهترین استفاده را ببرد. او همچنین در ساختن

مسجد صاحب الزمان (عج) کمک

فراوانی کرد.

تا به حال شده محمدرضا به شما وصیتی کرده باشد؟

_ همیشه زمزمه می‌کرد که مواظب حجاب تان باشید، با حیا باشید و با احترام برخورد کنید، ما باید پرچمدار اسلام باشیم، دین را دوست داشته باشید و آن را حفظ کنید.

ما باید به جنگ برویم و در برابر دشمنان بجنگیم تا آنها نتوانند به خانه‌هایمان بیایند؛ من می‌روم و شهید می‌شوم ولی در نبود من فریاد نزنید و بلند بلند گریه نکنید، اگر میخواهید گریه کنید برای حضرت علی اکبر امام حسین (ع) گریه کنید و به یاد ایشان باشید.

ممنونم که وقت گذاشتید بابت تهیه این مصاحبه

توصیه شما به عنوان خواهر شهید برای تربیت نسلی شهادی به ما دانشجوی معلمان، معلمان و حتی مادران امروز چیست؟

مادران شدیداً باید به امر تربیت فرزندشان توجه کنند و بها دهند چراکه نحوه تربیت یک مادر است که در فرزندش نهادینه می‌شود، اگر مادر خودش در بحث حلال و حرام بودن و حتی رفت و آمد با نامحرم رعایت کند، به فرزندش هم می‌تواند یاد دهد که چگونه رعایت اخلاقیات را داشته باشد؛ زمانی که مدرسه می‌رود به سن تکلیف می‌رسد یاد دهد که نمازش را اول وقت بخواند و زمانی که به سن ازدواج می‌رسد، آداب شوهرداری نیک و رفتار با خانواده همسر را آموزش دهد. در آخر برای شما و دیگر دانشجویان و همکارانتان

آرزوی سلامتی و توفیقات روزافزون دارم ...

به راستی که جریان جنگ بستری بود برای آزمایش امت سلحشور ایران!

در این بحبوحه مردان مرد از قاعدین جدا شدند و فوج فوج به استقبال خطر رفتند تا در بستر حوادث آب دیده شوند؛ آنان مرگ را به سخره گرفتند و همه متاع خویش را به میدان آوردند تا با خدای خویش معامله کنند و نعیم پایدار الهی را خریداری کنند. شهید محمدرضا زارع زاده یکی از ابر مردان مجاهد فی سبیل الله بود که متاع جانش را با خداوند خویش معامله کرد تا در اوج سعادت به بالاترین ارزش‌ها و فضائل دست یابد.



در پایان شهدا را یاد کنید با ذکر صلوات

خبر شهادت را برسان..

فاطمه نصرتی

شیرین مملو از شکر و ستایش پرودگار
تمام وجودم را در بر می‌گیرد.

ستاره‌ی آرزوهایم در عمق بی
انتهای خوشبختی آزادانه می‌درخشید،
که ناگهان چفیه‌ی خونی احمد که دور
گردنش پیچیده شده بود و لباس خاکی
بسیجی‌اش، تلنگری به قلبم می‌زد
که موجب ترک خوردنش می‌شود.
همچنان سخنی نمی‌گویم که مبادا
اندوه فرو خورده‌ی سال‌های دلتنگی
رخ عیان کند.

احمد لبخندی می‌زند، که او را بیش
از پیش شبیه مرتضی می‌کند. سرش را
پایین می‌اندازد و دستانم را که اکنون
با پلاکی که درونشان هست در حال
لرزیدنند، می‌بوسد.

قطره‌ی اشکی از گوشه‌ی چشمانش
بر دستان سالخورده‌ام می‌چکد؛ با
صدایی لرزان و سرخوش می‌گوید:
نامه‌ای دریافت کرده‌ام مادر، که
درون آن خبری برایم نوشته شده بود:
اکنون زمان آن فرا رسیده که بابا،
تنها برایت یک عکس نباشد....

با شنیدن این سخن بی‌وقفه دستانم
را می‌گشایم تا نام‌سروی پلاک را
بخوانم، ناگهان اثر خواب پریدم و خود
را بر سروی مزاری یافتم که بررویش
حک شده بود شهید مدافع حرم احمد
سعیدی زاده.

است و بابای خانه مادر ۲۸ ساله‌اش.
پس برای رساندن خبری اندوهناک،
صدایش می‌زنم و مانند همیشه همانند
نسیمی خنک که با و خریدنش تمام
اندوه و خستگی‌هایم را کنار می‌زنند،
به ستم می‌دود. سروبه‌سروی خود
می‌نشانم تا نگاهم به نگاه گرم و
معصومش گره بخورد و دلم با یادگار
مرتضی قرص شود.

لبخندی می‌زنم؛ اما به محض آن که
اراده‌ی سخن گفتن می‌کنم، بغضی
گلویم را می‌فشارد.

سالهاست که دوری و دلتنگی
مرتضی قلبم را سیاه پوش و با بغضی
گلویم را احاطه کرده است، گویا تمام
این اندوه‌ها اراده کرده اند خود را به
احمد که هرروز بیشتر شبیه مرتضی
می‌شود نشان دهند.

بغضم را فرو می‌خورم، کلامی سخن
نمی‌گویم و پلاک را در دستان کوچکش
می‌گذارم و چشمانم را می‌بندم، تا
مبادا لرزش نگاه و دستانش را بینم.
چشمانم را می‌گشایم؛ پلاکی در
دستان من است...

به نگاهش می‌نگرم، قطرات اشک
ناخودآگاه از چشمانم جاری می‌شود.
احمد را در ردای مرتضی می‌بینم که
مانند خورشید می‌درخشد و پرتوهای
آن چین‌های سروی پیشانی‌ام را که
اکنون به تعداد شمع‌های تولدش
رسیده اند و موهای سپیدم را، که تمام
سرم را احاطه کرده اند نوازش می‌دهد.
پسر کوچک من، حالا شیرمردی
شده است که وجودش، تلخی و فرائز
و نشیب‌های زندگی را برایم شیرین
می‌کند.

اکنون آن غنچه‌ی کوچک شکوفا
شده است و باغبان چشم انتظارش
را پاییزی بی‌انتها فرا گرفته که تنها
بوییدن اوست که بهار جوانی را دوباره
در دل و جان باغبانش زنده می‌کند.

سر تا پایش را نظاره می‌کنم؛ لبخندی

چیزی از تولدش نگذشته بود، وقتی
که من و آقا مرتضی فهمیدیم که برای
مدتی نامعلوم باید برایش هم پدری
کنم، هم مادری.

طی همه‌ی این سال‌های پر از دوری
و تنهایی، پسر ام احمد را با نام و خاطراتی
از پدر، که سرشار از دلاوری و شهادت
های مرتضی بود، مانند درخت طوبایی
رشد دادم و نظاره‌اش کردم و منتظر
ماندم، تا وقتی آقا مرتضی خسته‌ای
سال‌ها جنگ بی‌وقفه به خانه بازمی
گردد، احمد را آینه‌ی تمام‌نمای مردانگی
و شرافت خود ببیند و با آمدن او همه
ی چشم انتظارهایم پایان و پاداش
بگیرد.

تمام این مدت، همه‌ی سروی و آرزوی
احمد اثر پدرش قاب عکسی اثر او بود
که بر آن نام بابا نهاده بود؛ همان قاب
عکس بود که به خردنگیمان گرما می
بخشید و باعث می‌شد مرتضی را در تک
تک لحظات کنار خود احساس کنیم.

چشم‌های کوچک و زلال احمد
همواره برایم یادآور چهره‌ی پاک و بی
ریای مرتضی بود، پس تلاش کردم که
بزرگ شدنش را تماشا کنم و لحظه‌لحظه
ی بالیدنش را به محض بازگشتن مرتضی،
برایش تعریف کنم و با او شریک شوم.
پس من صبر کردم، به اندازه‌ی همه
ی آرزوهای خودم و مرتضی صبر کردم و
اکنون از مرشد راهم و آفتاب گرمابخش
وجودم، تنها یک پلاک آغشته به خون
باقی مانده، که باید آن را به دستان
فرزندم بسپارم و خبر سال‌های سخت
تنهایی و بی‌پناهی در آینده را در گوش
های کوچکش نجوا کنم.

چاره‌ای نیست؛ باید خبر شهادت
پدرش را به او برسانم و به او بگویم که
دیگر روزهای چشم‌انتظاری و شب‌های
دلواپسی به پایان رسیده است و قرامر
است آن قاب عکس برای او بابا مانند...

و اکنون، مرد خانه پسر ۷ ساله‌ی من

معرفی کتاب: مهر مادر

بسمه تعالی

نویسنده کتاب مهر مادر : گروه فرهنگی و انتشارات شهید ابراهیم هادی، در سال ۱۳۸۶ با تالیف و انتشار کتاب سلام بر ابراهیم" آغاز به کار کرد. پس از استقبال گسترده و باخروندهای بسیار مثبتی که نسبت به این کتاب در جامعه ایجاد شد، به مرور کتابهای دیگری از جمله "سلام بر ابراهیم ۲"، "سراز کانال کمیل"، "پسرک فلافل فروش"، "علمدار" و کتابهای متعددی از این ناشر روانه بازار نشر شد. انتشارات شهید ابراهیم هادی که بنای کار خود را بر فعالیت غیردولتی و غیر سازمانی خصوصی پیرامون سبک زندگی و خردنگینامه‌ی شهدا قرار داده، تاکنون موفق به نشر بیش از ۸۵ عنوان کتاب طی حدود ده سال شده است. اثر پرفروش‌ترین کتابهای انتشارات شهید هادی می‌توان به سلام بر ابراهیم ۱ و سه دقیقه در قیامت اشاره کرد که تاکنون بیش از یک میلیون نسخه از آنها چاپ و توزیع شده‌است. جالب توجه است که کتاب سلام بر ابراهیم ۱ به چندین زبان دیگر نیز ترجمه و در کشورهای دیگر به چاپ رسیده است. کتاب خواندنی و مورد استقبال سه دقیقه در قیامت" این روزها مشغول جابه جا کردن رکوردهای فروش بوده و به نوعی در حال جریان‌سازی در حوزه ی معاد است.

کتاب مهر مادر...

امام خمینی رحمه الله علیه در صحیفه نور راجع به وجود نورانی و ملکوتی حضرت زهرا می فرمایند

صدیقه سلام الله علیها خود را قاصی میدانم که ذکری بکنم فقط اکتفا می کنم به یک روایت که در کافی شریفه است و با سند معتبر نقل شده است و آن روایت این است که حضرت صادق علیه السلام علیه می فرماید: فاطمه سلام الله علیها بعد از پدرش ۷۵ روز زنده بود و در این دنیا بود و حزن و شدت بر ایشان غلبه داشت و جبرئیل امین می آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می کرد. ظاهر روایت این است که در این ۷۵ روز مراد او ای بوده است. یعنی رفت و آمد جبرئیل زاید بوده است و گمان ندارم که غیر از طبقه اول انبیای عظام درباره کسی اینطور وارد شده باشد.

که در ظرف ۷۵ روز جبرئیل امین رفت و آمد داشته است مساله آمدن جبرئیل برای کسی یک مساله ساده نیست. خیال نشود جبرئیل برای هر کسی می آید و امکان دارد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است حتی در باره ائمه هم من ندیده ام. که وارد شده باشد اینطوری که جبرئیل بر آنها ناخراب شده باشد. فقط این است که برای حضرت زهرا سلام الله علیها است. آنکه من دیده ام که جبرئیل به طور مکرر در این ۷۵ روز وارد می شده و مسائل آتیه ای که بر ذریه او می گذشته است. آن مسائل را می گفته است. و حضرت امیر هم ثبت می کرده است. در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضائلی که برای حضرت زهرا سلام الله علیها ذکر کرده اند ... بالاتر می دانم کتاب مهر مادر حکایت چهل روایت

کتاب حاضی ترجمان محبت بی انتهای رزمندگان و شهدای پرافتخار و گمنامی است که در جذبه مغناطیس وجود نورانی حضرت مادر صدیقه طاهره سلام الله علیها آنچنان سوختند تا وجودشان در جذبه مهر او ذوب گشت. چه قدر فرزند شهید داری ... مادر .

برخی از عناوین این کتاب عبارتند از :

"مسافر اروند

شهید زنده

اعدام

گردان غواص

گمنامی

مادر شهید

گردان یا زهرا سلام الله علیها "

از خاطرات دلنشین و گیرای شهیدانی است که خاطراتشان سخنانی غریب دارند. شهیدانی که جان دادند تا زهرای فاطمه لبخندی نثار آنان کند. لبخندی به گرمای آغوش مادرانی چشم انتظار کتاب مهر مادر، از جبهه ای خبر میدهد که صدای یا زهراهای بسیاری در آن فریاد کشیده میشد. صدای "مادر" هایی با طعم خون و خاک در سکوت بر زبان ها جاری بود.

این اثر صدای هیاهوی خاموش شهیدانی را روایت می‌کند که دست در دامن بانوی دو عالم سر بر خاک گذاشته و برای بار آخر لبخندی برای مادر خود به پیش کش فرستادند. مهر مادر از توسل هایی عاشقانه سخن می‌گوید که بر زبان شهدا جاری بود تا گواهی دهد عنایت آن خانم صغیر و کبیر نمی‌شناسد.

حضرت فاطمه، بانوی عالمان همچون نوری بر عالم عرفان می‌تابد و پرتوی نورانی و جاودانه اثر عنایت های ایشان ذره ای کمر نخواهد شد. این کتاب با تمام توان این اثر را خلق کرده است تا خاطرات پاک و دلنشین شهدا را با توسل بر خانم حضرت زهرا به نمایش بکشاند. بی شک ما از تبار محمد(ص) هستیم که در طول تاریخ بشریت توانستیم جوانان و نوجوانان عاشق و دلیری چون علی (ع) و زهرای مرضیه (س) را راهی دیار عشق آمیخته به خون کنیم، خونی که برای دلیرمردان و شیر زنان مفهومی جز شجاعت و شهامت ندارد.

کتاب مهر مادر که در دو جلد چاپ شده است روایتی از چهل شهید میباشد که در سنگر های ناامیدی به بانوی بزرگوار متوسل می‌شدند.

طرح جلد کتاب مزین به سادگی و چینش ماهرانه ی صاحبان قلم می باشد مضمون کتاب روایت کبوتر هایی چون شهداست که با تمام حس رها بودند و با آزادگی به سمت آسمان ابدیت پرواز کردند و نام و یادشان را در ذهنمان حک کردند رنگ آبی جلد به خوبی نشان میدهد که بعد از مطالعه این کتاب چه

آرامش نایابی وصف حال ما خواهد شد. محتوای درونش ساده و قابل فهم عام و خاص، افراد عارف و عاشق می باشد و ثمره اش درسی اثر معنویت و ارادت به بانوی بزرگوار است که بر روی هر خواننده و شنونده گشوده می شود؛ نامر کتاب زیبا و لایق عنصر داستان می باشد و مطالب در اصول و چهارچوب مناسب ذکر شده است. این نکات موجب شده که صفحه به صفحه و خط به خط کتاب هر خواننده ای را به دنیای دیگر اثر تفکر و تعقل اثر انقلاب و اسلام سوق دهد و بیش از هر لحظه ای مشوق مطالعه کتاب شود تا خاطرات شیرین و تلخ سنگر دفاع برایشان تازگی داشته باشد

و در آن روزهایی که جنگ سخت طاقت فرسا شده بود و حق و باطل در هم تنیده بود هنگامی شب دلهای خسته در خشنا ترین ستاره آسمان خدا طلب امید و پناه میکردند و مادرشان را غرق در رویای عارفانه می ستودند. و چه زیبا گفت شهید بزرگوار حاج قاسم سلیمانی: هر وقت در سختی های جنگ فشارها بر ما حادث می شد به صورت بسیار مضطرب هیچ کاری از ما بر نمی آمد پناهگاهی جز زهرا نداشتیم.

"عشق معنا شد"
هنگامی که او سخن گفت
عطر گرمای دستان گیرایش در فضا پیچید

بوی خوش گل یاس ..
زمان از حرکت ایستاد
هنگامی که سجاده نورانی اش پهن میشد

گرمای نور نگاهش جهان را جان می‌داد
هنگامی که خورشید در پس هر لبخندش خفته بود

چشمانش را می گشود
تبسم پروردگار نمایان میشد...
عرش به لرزه در می آمد
هنگامی که قرآن با نسیم معطر صدایش خوانده میشد
و چه آرامشی -

قطره های باران سراسیمه سکوتی را فریاد میزدند
هنگامی که او سخن میگفت
و چه احساسی همه او بود
تبسم خداوند
نور چشم پیامبر
آغوش گرم علی
دست نوازش پر آرامش حسن و حسین
او بود

الگوی صبر زینب...
بانوی دو عالم
مادری به وسعت آسمان ها و زمین
مادری به وسعت شیعیان علی
و چه خوش فرزندان
فرزندانی که خورشید جاودانه حق از وجود آنها نشأت میگیرد

فرزندانی به گرمای محبت شهدا
به عطر خوش گمنامی
حضرت فاطمه نور است
و کسانی که قطره ای از این دریای بی کران عشق او را حتی اندک

بچشند، چه کسانی خواهند شد
و کسانی که زمزمه لبهایشان
تزکیه روحشان
و صدای قلب هایشان
"یا مادر" است
شهیدی که واژه ایستادگی را معنا کرد...
. تا انتقام سیلی زهرا (س) را بگیرد
آنها رفتند

تا باز به یاد بیاوریم
تا باز بدانیم
مظلومیت را از مظلوم بخواهیم
آنها رفتند

تا خورشید تابان نگاهشان در قلب ها باقی بماند
و لبخند های معطرشان در فضا جولان دهد

آنها رفتند تا از قافله عشق جا نمانند
تا مثل "مادرشان" غریبی را تکرار کنند.
در بخشی از این کتاب می خوانیم:
سید محمد حسین نواب ارادت عجیبی
به حضرت زهرا سلام الله علیها داشت
در تمامی نوشته های این ذریه زهرا سلام

الله عليها این امرادت به چشم می خورد. بار آخری که اخر بوسنی با خانواده تماس گرفت در ایام فاطمیه و تابستان سال ۱۳۷۳ بود. خیلی دیشب خوشحال بود. وقتی از علت شادی او سوال کردیم گفت در جمع مسلمانان این منطقه بودم. به زبان انگلیسی درباره حضرت زهرا سلام الله عليها صحبت کردم. بعد هم برای آنها روضه خواندم.

می دانید چه مجلسی شد. مسلمانانی که تاترہ با واقعیت های دین آشنا شده بودند در قلب اروپا بر مظلومیت حضرت زهرا سلام الله عليها "گریه می کردند. همان روزی به همراه چند تن از جوانان بوسنیایی از شهر موستار راهی ساریوو شدند. بعد از آن دیگر خبری از او نشد! ده روز بعد با پیگیری وزارت خارجه و مردم مسلمان بوسنی پیکر روحانی وارسته شهید حجت الاسلام سید محمد حسین نواب پیدا شد. گلوله های دشمنان دین خدا سینه او را شکافته بود.

او در ایام فاطمیه و در سرحدات اسلامی با سینه ای سوراخ شده به دیدار مادرش شتافت. فراموش نمی کنم... شهید نواب درباره بوسنی می نویسد: ((سلام بر بوسنی سلام بر مظلومیت ای قامت برافراشته در دیار کفر خدایا اینجا چه می بینم خمینی پرستان این دیار داغ خمینی رحمة الله علیه را با دیدن ما تاترہ می کردند و در غمش خون می گریستند... این مسائل را که انسان ببیند. وظیفه خودش را سنگین تر می بیند و این بار را بیشتر بر دوش خود احساس می کند که باید تلاش کرد. باید اسلام واقعی را به این مردم فهماند چون جهان تشنه اسلام است نباید درنگ کرد که لحظه ای توقف مشکل است و پاسخ گویی در محضر ربوبی را دشوار می کند. زیرا زمینه فراهم است و خلل و سستی نامقبول. امیدوارم از خواندن این کتاب نهایت لذت را ببرید.)

زهرا ساریچالو

مریم احمدی

دانش


نویسنده: هاله وثیق

در قیامت سختی حساب را نمی توان تحمل کرد اگر تعلیم و تربیت را باهم و در کنارهم به متعلمین خویش نیاموزد (سختی حساب را نمیتوانید تحمل کنید) معلم ادامه دهنده حرکت انبیاء است. معلم باید روح "انبیاء" را داشته باشد، باید عاشق دو سلاح علم و ایمان باشند مبدا کوتاهی کنید. ای معلمین زحمتکش "فقر را میشوید تحمل کرد" اگر چه نباید باشد و باید با آن مبارزه کرد. اما مقصود اصلی شما "دانش آموزان" هستند. مبدا بخاطر شدائد زندگی این هدف بزرگ را بر زمین بگذارید این فرزندان در پیشگاه خدا از شما شکایت خواهند کرد اگر دُرّه ای کوتاهی کنید. با بچه ها "مهربان" و "دوست" باشید. اما از شوخی با آنها سخت پرهیز کنید. آنان را به علم و عمل توأم "تشویق" کنید و خود نیز "الگوی" آنها باشید. معلمین علم و ایمان "و استوانه های تقوا را بر ایشان بشناسانید تا اثر زندگی آنان درس گیرند. "و استوانه های تقوا را بر ایشان تشریح کنید- الگوهای خدایی پیامبران- معصومین فقها و علمای راه آنان بشناسانید باید شما تحوّل عظیم در نسل آینده بوجود آورید. همه آنان که کوتاهی کنند سخت مجازات خواهند شد و حتماً پشیمان و پشیمان خواهند شد. باید کدیگر جلسات هفتگی داشته باشید و در آموزش احکام اسلام و قرآن سخت کوش باشید. بخش توصیه محصلانی که سنگرشان مدرسه و سلاشان کتابشان است: شهادت سرمایه ماست، شهادت اثری است که پیامبران بیا دگار گذاشته اند.

چندین بار او را تهدید کردند. اما دست از فعالیت بر نمی داشت. بزرگ ترین دغدغه ی خاطر او این بود که مبدا انقلاب منحرف نشود و به شکست منجر شود. سید محمود تاریخ را خوب خوانده بود. برای ما از شیخ فضل الله و تاریخچه مشروطیت می گفت. از تاریخ انقلاب های بزرگ می گفت. از این که چطور این انقلاب ها به شکست منجر شد و... کتابی که ارزش خواندن دارد؛ فراتر از زمان؛ مجموعه ای است از خاطرات و زندگینامه شهید محمود افتخاری. این کتاب روایتی است از زندگی شهید بزرگواری که تأثیری به سزا بر جامعه دوران خود برجای گذاشت و با فعالیت های ۵ ساله اش در آموزش و پرورش شاگردان پرافتخار بسیاری را تربیت کرد که عده ای از آن ها به فیض شهادت نائل شدند. افتخاری با مطالعه بسیاری، سطح معلومات بالا و ارتباطی پایدار با خداوند و اهل بیت، تفکر انقلابی و اسلامی را با موفقیت در برابر تفکر لیبرال و سکولار قرار داد و در زمینه کار فرهنگی اقدامات موثر بسیاری را به ثمر رساند. "فراتر از فرمان" شهید افتخاری را از دید افراد گوناگونی که با او در ارتباط بودند به تصویر می کشد. ولاتحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً فرازی از وصیت نامه شهید افتخاری: وصیت نامه شهید به معلمان جان سوز: ای معلمین زحمتکش- در اوج فقر مواظب باشید به ماشین بی روح تبدیل نشوید بخدا

به نام خدای شهیدان که شهادت را آخرین مرحله رشد و تکامل انسان قرار داد. سلام بر مهدی موعود (عج)، پرچمدار حق که با ظهورش جهان را پر از عدل و داد می کند. و درود بی کران بر نائبان او که با وجود خود و یاری گرفتن از خدایشان به ما روحی دوباره بخشیدند و چگونه زیستن و جهاد کردن با ظلم را به هر آزاده ای تعلیم دادند و پرده ی سیاه ظلم را کنار زدند. و صلوات خدا بر شهیدان معلم که نه تنها با تدریس بلکه با خون خود هم روح و روان ما را سرشار از نور و راستی و درستی کردند. معرفی:

با پیروزی انقلاب، اولین کسی که در میان دوست و آشنایان، به ماهیت ضد انقلابی رجوع و مجاهدین خلق پی برد، سید محمود بود. او به خوبی جریان انحرافی گروهک ها را شناخت و در این راستا مردم را توجیه می کرد. او اعتقادش را به صراحت بیان می کرد. در یک جلسه ای گفت: «انقلاب اسلامی ما با چرخ های فولادی در حرکت است و در این مسیر هر چه در مقابلش بایستد را خرد خواهد کرد. انشالله لحظه ای سکون در مسیر انقلاب نخواهد بود.» بسیار نگران وضعیت انقلاب و گروهکها بود. می ترسید که انقلاب به دست آن ها دچار آسیب شود. بارها در مورد خطر آن ها به دیگران گوشزد و با آن ها مقابله می کرد. به همین دلیل سید محمود در لیست ترور قرار گرفت.



و مکان وسعت داد؟ چه کسی باورداشت
که درس ایمان و شجاعت را این چنین
ناب به مشتاقانه آموخت؟ چه کسی...؟
آسمانی شدن نه بال می‌خواهد و نه پر. دلی
می‌خواهد به وسعت خود آسمان. مردان
آسمانی بال پرواز نداشتند، تنها به ندای
دلشان لبیک گفتند و پریدند.....

شهادت ارمغان ایمان است
شهادت پرواز عاشقان است
شهادت شکستن حقارت ها، بی ظرفیتی
ها، کوچکی ها و آلودگی هاست شهادت
درهم کوبیدن بیداد و جنایت است
شهادت معراج عاشق است عروج
عشق است شهادت پرواز با بال‌های
ملائک و پیوستن بروح جاودانگی است
ای محصلین امروز شما سربازان
فردای امام زمان هستید
بروید احادیثی که در باب علم آمده را
مطالعه کنید ببینید چه فضیلت‌هایی در آن
نهفته شده چه خریبایی ها در آن است
ای کسانی که خریبایی های علم آموختن
را نیاموخته اید و یابہ شما نیاموخته
اند بخود آئید این شوق و علاقه
را درس خویش ایجاد کنید و گرنه بی علم
از بسیاری از فهم ها و شعور های هستی
بی بهره خواهید بود یک ساعت طلب
علم در سبیل خدا از هفتاد سال عبادت
بهتر است آیا این حدیث را درک می کنید؟
راستی چگونه می‌شود اثر مجاورت تخته
سیاه به ملکوت گل سرخ پر کشید؟ چگونه
می‌شود اثر ثری به ثریا رسید؟ چگونه
می‌شود اثر ذره بودن سرست و خورشید
شد و چگونه می‌شود اثر دل خویش نور
به آفاق تمام تخته‌های سیاه تاریخ داد؟
جواب تمام چراها را چه خوب و مستدل
به من آموختی ای آینه زلال صداقت. معلم
شهیدم من قصه‌های خریادی شنیده‌ام اثر
قصه فرهاد تا شیرین، و اثر خلوت باران
در شب اما هیچگاه قصه‌ای را که تو برایم
گفتی فراموش نمی‌شود. یادت هست
می‌گفتی شهید شمع ایثار برای پروانه،
و شهید عطر گل‌های شقایق برای بلبلان
عاشق است. و من هنوز مانده‌ام برای تو
چه قصه‌ای بنویسم که تو عاشق بودی اما
نه به عشق فرهاد، تو که شمع بودی .
چه کسی باور داشت همنشینی قلمر با
ارپیچی مرا؟ چه کسی باور داشت که
می‌توان کلاسهای درس را به فراسوی زمان

مصاحبه با همسر شهید میرزایی خانم فاطمه علیپور

مصاحبه گر: زهرا شریف دینی



و تعرض بود، با وجود رزمندگان از جان گذشته ای چون شهید میرزایی، آرامش و امنیت را همواره برای میهن اسلامی مان، به ارمغان می آوردند.

گروهک جنایتکار پژاک در مرزهای غربی از یک سو و گروهک تروریستی ریگی و باز مانده های شان در مناطق شرقی، بزرگترین تهدیدها را در مرزهای کشور، لحاظ می کردند و این عقاب تیز پرواز، حتی در تعقیب گروهک ریگی تا خاک پاکستان نفوذ و پیشروی کردند و تا پای جان مواضع آنان را در هم کوبیدند. و از سوی سردار شهید شوشتری که آن زمان ماموریت وحدت بین قبایل را به عهده داشتند، تشویقی خاص (حج عمره با خانواده) هدیه کردند، که چندی بعد با شهادت این سردار شهید، این زیارت محقق نشد.

شهید میرزایی دوره های آموزشی / پروازی با بالگردهای شرقی را در اکراین روسیه با بالاترین امتیاز گذراندند و به رتبه بالای اینسترومنت کشوری (که در کشور فقط ۱۰ نفر این مدرک را کسب کردند) نایب آمدند.

مسئولیت اطلاعات / عملیات (پایگاه هوایی فتح) و مسئولیت ایمنی پرواز (هوانیروز سپاه)، این اواخر، از مهم ترین وظایف خدمتی بود که ایشان مدبرانه به خوبی انجام می دادند.

ایشان در امور خطیری مثل امداد رسانی در زلزله ی بم و آتش سوزی جنگل های لرستان و استان گلستان و امداد و ارسال مرسولات غذایی و دارویی در برف سنگین سال ۸۳ و ۸۵ استان گیلان و خیلی از عملیاتهایی امدادی و صیانت و محافظت زائران کربلای حسینی در مرز مهران، حضوری مثمر داشتند. در نظم و تدبیر ایشان شاخص ترین بودند و همواره، روحیه معنوی بسیار بالای ایشان، معرف حضور همگان بود و حضور در مجالس ائمه، از بارزترین خصوصیات اخلاقی شهید میرزایی بود. شهید میرزایی نمونه بارز والسابقون السابقون، اولئک المقربون بودند، در انجام امور خیر و دستگیری از افراد ضعیف و بی بضاعت، نگاهی تعمق بر انگیز داشتند، تا جایی که بعد از شهادتشان، خیلی از افراد این مسئله را بارها اذعان کردند. سرشار از ایده های فکری زیادی بودند و اول وقت در صحنه های مهم تاریخی و سرنوشت ساز چون حضور در انتخابات و

۱. برای شروع یک بیوگرافی از شهید ارائه بفرمایید.

شهید خلبان غلامرضا میرزایی چلکی متولد ۱۳۴۸/۶/۱ در محله چلک لولمان از توابع شهرستان کوچصفهان می باشند که تحصیلات ابتدایی را در چلک و راهنمایی را در لولمان و تحصیلات دبیرستانی ایشان در هنرستان شبانه روزی کشاورزی در شهر رشت، گذراندند.

۲. خلاصه ای از روند زندگی ایشان بیان کنید.

شهید خلبان غلامرضا میرزایی، از یادگاران هشت سال، دفاع مقدس در دهه ی ۶۰ بودند، نوجوان بسیجی، که ۱۴ سال بیشتر نداشتند، در سال ۶۳ برای اولین بار به جبهه عازم میشوند و پس از آن در عملیات کربلای ۲ و بیت المقدس ۱۰ و در جبهه های کردستان و ماووت عراق حضور داشتند و با وجود جراحاتی که عائد ایشان شده بود، که به لحاظ عزت نفس خاصی که داشتند، حاضر نشدند که حتی پرونده ای در بنیاد جانبازان، داشته باشند.

ایشان از ابتدا، گرایش هواپیماهای نظامی، را طی کردند و بنا به اقتضای نیاز آن زمان و تشخیص اساتید پروازی، و با عنایت به اینکه ایشان از هوش و استعداد فراوانی، برخوردار بودند، باید پرواز با بالگرد را تجربه می کردند، فلذا در ابتدای دهه ی هفتاد به این موفقیت جدید و روزافزون، دست یافتند. و مراحل دانش آموختگی علوم هوانوردی را با نمرات عالی، یکی پس از دیگری طی کردند و در نهایت به استادی بالگردهای عملیاتی / دفاعی رسیدند، در غائله ی ورود و نفوذ منافقین در استان کرمانشاه و سرکوبی مزدوران آمریکا و اسرائیل در سال ۸۰، حضور پر ثمر و پیروز ماندند ای داشتند.

شهید میرزایی، در مناطق عملیاتی حضور سبز و ممتدی داشتند. مناطق مرزی غرب و شرق کشور، که همواره توسط اجانب و گروهک های تروریستی (این دست پرورده های منحوس سرویس های صهیونیستی) مورد تهدید

حضور در راهپیمایی و (حضور در کارزارهایی با فرامین مقام معظم رهبری)، بودند.
مدرک instrument یا پرواز کور هم داشت که تعداد انگشت شماری در کشور دارای این مدرک میباشند.

۳: اوقات فراغت را چگونه و با چه کارهایی می گذراندند؟
ایشون اهل ورزش بودند و علاقه خاصی هم از همان دوران کودکی و نوجوانی و جوانی شان به ورزش داشتند، علی الخصوص شنا، که بسیار حاذق بودند. فوتبال به صورت یک برنامه منظم و تنظیم شده بود و در هفته ۲ روز انجام می دادند و اینکه روزهای جمعه اگر پرواز نداشتند حتماً به کوهپیمایی می رفتند.

۴: ارتباط شأن با مسجد و نماز چگونه بود؟
ارتباط تنگاتنگ و عاشقانه، خالصانه و عارفانه داشتند با نماز و مخصوصاً در مورد نماز اول وقت، ایشون بسیار پایبند بودند و اینکه زمان هایی که در مأموریت نبودند، همیشه خودشون را به نماز اول وقت علی الخصوص در مسجد محل زندگیمون می رساندند و اوقاتی رو هم که بیرون از منزل می گذرانیدیم زمانی که به اذان بر می خوردیم به نزدیکترین مسجد برای اقامه نماز جماعت و اول وقت خودش رو می رساند. در مسافرت هم زمان رو طوری مدیریت می کردند که ادای نماز به تعویق نیفتد.

سجده های طولانی ایشان، خاص و ویژه بود. بوی نیایش و مناجات ایشان از جنس دیگری بود.
۵. علاقه ایشان به اهل بیت و حضرت زهرا سلام الله علیها، چگونه بود؟

علاقه ایشان به اهل بیت و حضرت زهرا سلام الله علیها از جنس مودت و ارادت بود. اکرام و احترام در موارد مختلف مخصوصاً تولد ائمه و مرثی ائمه اطهار علیهم السلام، در زندگیمون، رو همیشه رعایت می کردند، در میلاد ائمه بهترین پذیرایی و هدیه را برای اهل منزل انجام می دادند مخصوصاً تهیه و پخت غذای آن روز رو عهده دار می شدند. و در مراسم های خاص مرثی و سوگواری ها همواره پیش قدم بودند و شرکت کردن در اینگونه مراسم ها رو برخورد واجب می دانستند حتی در یکی از سفرهای آموزشی که در کشور اکراین باید انجام می دادند و از قضا در ایام فاطمیه هم بود پیراهن مشکی عزای حضرت مادر سلام الله علیها را با خود برده بودند.

۶. چگونه جذب شغل شان شدند؟
از طریق کنکور سراسری در سال ۶۶ در رشته خلبانی وارد هوا و فضای سپاه شدند. در حالیکه در منطقه جنگی بودند خبر قبولی خود را دریافت کردند.

۷. آیا در دوران دفاع مقدس رزمنده بودند؟

بله ایشون در لباس پر افتخار بسیج برای اولین بار در سن ۱۴ سالگی برای اولین بار مشرف شدند و حتی در یکی از عملیات های جنگی از ناحیه سر و صورت و چشم مجروح شدند.

۸. گلچینی از خاطرات ایشان را در زمان جنگ بیان کنید
شهید میرزایی برای اولین بار که خواستند به مناطق عملیاتی بروند با مخالفت مادر شون مواجه شدند و دلیل مخالفت مادر نیز، به خاطر این بود که دو برادر بزرگتر از خودش هم در جبهه های حق علیه باطل، حضور داشتند. ولی ایشان آنقدر در سر سودای رفتن داشتند که در صدد برطرف کردن موانع رفتن شدند فلذا از برادر کوچکتر از خودش کمک گرفتند. در پشت خانه ی پدری ایشان رودخانه ای روان بود ایشان خودش را به آن طرف رودخانه رساند و در بین بوته ها مخفی شد در این هنگام برادرشان (آقا محسن) ساک محتوی لوازم سفرشان را، از این طرف رودخانه با تبحر خاصی که داشتند به آن طرف رودخانه پرتاب کردند. شهید میرزایی خود را به محل اعزام رساندند، زمانیکه مادر ایشان متوجه شدند دیگر خیلی دیر شده بود ولی با همان مهر مادرانه خودش را در دقایق آخر به محل اعزام رساندند و ایشان را به دست یکی از دوستان خانوادگی که از نظر سنی بزرگتر بودند سپردند و بدین ترتیب سعادت حضور در جبهه نصیبشان شد.
در عملیات کربلای پنج که خیلی از دوستان و همسران شهید میرزایی، به شهادت رسیده بودند ناگهان برای خانواده خبر آوردند که ایشان نیز به همراه یکی از همزمانش که از دوستان خانوادگی ایشان هم محسوب می شدند، به درجه شهادت نائل آمدند و پس از جستجو و پیگیری در ستاد معراج شهدا، متوجه شدند که ایشان مجروح شدند پدر بیمارستان تبریز بستری هستند.

۹. چگونه با شما آشنا شدند؟

پاییز سال ۱۳۶۹ در اواخر مهر ماه، ایشان به همراه خواهر و همسر خواهرشان، (که از اقوام پدری بنده بودند) علی الظاهر با پوشش مهمانی به منزل پدری بنده آمدند و طبق برنامه ای که داشتند باید به ما اظهار می کردند که برای تهیه بلیط از ترمینال شهر آستانه اشرفیه، و راهی کردن ایشان به تهران، آمده اند. ولی در اصل برای آشنا کردن خانواده ما با ایشان و دیدار غیر رسمی آمده بودند که این دیدار اولیه از طرف ایشان و بی اطلاعی بنده و خانواده مان از این ورود ناگهانی، کم کم منجر به اعلام خواستگاری علنی از طرف ایشان شد و در مدت کم تر از چهل روز، رفت و آمد و مطرح کردن نقطه نظرات و ایده ها و وجه اشتراک های فرهنگی و مذهبی و ارزشی و تامین اطمینان لازم در تصمیم گیری نهایی، در روز میلاد مبارک حلای بنی هاشم حضرت زینب سلام الله علیها در تاریخ ۱۳۹۶/۹/۳ عقد و پیوند آسمانی مان، بسته شد تا این چنین ترسیم صبر و شکیبایی در زندگیمان

شعله ور شد و این شعله های هرمان و هجران و ضجر دوری، ۲۵ سال در زندگی مشترک مان، هر سال سوزاننده تر از سال های قبل بود.

۱۰. آیا وصیت نامه ای از شهید باقیمانده است؟

خیر زیرا در زمان شهادت همراه ایشان در آی پد شان بود.

۱۱. چه سفارش هایی برای اطرافیان و بستگان داشتند؟
تقدید و تعهد به انقلاب و مقام رهبری، و حمایت و پشتیبانی از نظام جمهوری اسلامی، و سفارش به حضور در کارزارهای مهم اثر جمله صحنه انتخابات و راهپیمایی های مهم و مناسبتی، و دعوت به مردم داری و اهتمام به حل کردن مشکلات اجتماع و برطرف کردن نیازی نیازمندان و احترام به پدر و مادر، از مهم ترین سفارش های ایشان به دیگران بود.

۱۲. رفتاریشان با پدر و مادرشان چگونه بود؟
ایشان اثر نظر عاطفی، وابستگی خاصی به پدر و مادرشان داشتند بسیار مرثوف و دلسوز و کمک حال والدین شان بودند و ضمن اینکه در امورات کشاورزی در ۶ ماه بهار و تابستان اولین یاری رسان بودند و از آنجایی که در درایت و تدبیر، اثر سطح بسیار بالایی بودند، مدیر بحران خانواده هم محسوب می شدند و همواره با کمک ایشان، با مدرسیه کردن امورات کشاورزی، بستری را برای راحتی و طیب خاطر برای پدر و مادرشان، فراهم می کردند و همین باعث رضایت قلبی و علاقه خاص والدین شان، به ایشان بود.

۱۳. چه رفتاری با فرزندان داشتند و چه توقعاتی از آنان داشتند؟
رفتار عاطفی و محبت آمیز ایشان با فرزندان و اهتمام به تربیت فرزندانشان، و توصیه به آداب و رعایت اخلاق حسنه، تحصیل و حفظ ارزش ها، از اصول رفتاری ایشان با فرزندان بود و همواره در طول مأموریت ها و نبودن هایش در منزل، با ارتباط گیری با فرزندانشان، از امورات شان، باخبر می شد. و همچنین خرید نیازهای فرزندان در قالب (سوغاتی)، که جز عادت حسنه و همیشگی ایشان در حق فرزندان بود.

آموزش مهارت های زندگی مثل تعمیرات و تجهیزات وسایل و ابداع و نوآوری، در منزل، باعث ارتقا روحیه استقلال بخشی در فرزندانشان می شد. و باید اذعان نمایم که در کنار تمام حمایت های عاطفی و رفتاری ایشان، این وجهه اثر ایشان، بسیار ستودنی و قابل تحسین بود.

۱۴. نظرشان در رابطه با ولایت فقیه چه بود؟
خط قرمز ایشان ولایت فقیه و گوش به فرمان ولی زمان بود. ایشان با تعهد و تقدید به فرامین رهبری و حضور در صحنه های فراخوان شده توسط مقام رهبری، همواره زبانزد خاص و عام بودند.

۱۵. نسبت به شهادت احساس خاصی داشتند؟
در باره شهادت با شما صحبت می کردند؟
برای شخصیتی که از دوران نوجوانی، با فرهنگ شهادت کاملاً آشنا بود و بهترین دوستان و همزمانش هم جلوی چشمانش به شهادت رسیده بودند شهادت در نزدش از جایگاه خاص

و ارزشمندی برخوردار بود و آنقدر عاشقانه در وصف شهدا صحبت می کردند که گویی این حسرت و اندوه، در دلش سنگینی غیر قابل تحملی داشت و حتی بعد اثر گذشت بیست و نه سال اندی خدمت در نیروی هوا و فضای سپاه، در حالیکه تنها شش ماه اثر زمان بازنشستگی ایشان، باقیمانده بود، با حسرت برخاسته اثر رستخیز قلب پاکش، می گفت زمان بازنشستگی امر فرا رسیده و قرار هست این لباس سبز را از تنم در بیاورم ولی افسوس که هنوز شهادت نصیبم نشده، آری ایشان اینگونه عاشقانه در انتظار شهادت بودند.

۱۶. اگر معلم بودید شهادت را چگونه برای دانش آموزان تان تفسیر می کردید؟

شهادت گشایش درپچه ای نورانی از الطاف الهی بر بندگان می باشد یعنی گره خوردن زنجیره ی عشق الهی با قلب بندگان منتخب و شایسته ی خدا. محور ارزش مدارانه ی شهادت، عشق به سیدالشهدا علیه السلام است که نقطه ی عطف، شهادت شهدا گردیده و سرخی خون شهدا، امتداد سرخی خون سیدالشهدا ست. این تفسیر جامع و کاملی است که هر معلمی باید به دانش آموزانش سرمشق بدهد.

۱۷. به نظرتون بهترین تفسیر برای مادر چیست؟
مادر سرچشمه همه ی فضائل و کانون مهرانه های الطاف الهی ست بنابراین آغوش گرم و مقدس مادر، می تواند تبیین کننده انسان در یک مسیر سبز و نورانی، باشد. مادر نشانه ای از بهشت خدای مهربان، بر روی زمین دارد. وزلال و پاکی قلبش اثر زلال و پاکی ذات خداوند منان، نشأت گرفته .

حرف آخر:

در این جاده ی پر تلاطم و پر التهاب و تاریک دنیا، شهدا نورانی ترین راه نشانند باید در این راه پر پیچ و خم، بی محابا، وبی ادعا، گام برداشت و از طوفان های سهمگین دنیا نهراسید .

بی تردید، راه و منش و مرام شهدا را باید سرلوحه این طریقت نورانی قرار داد.

احیا منش شهدا و انتشار آن در سطح جامعه، کم تر از مقام شهادت نیست .

و در نهایت غلامرضای من در تاریخ ۱۳۹۵/۹/۷ متقارن با شب ۲۸ صفر، در حین انجام مأموریت بر اثر سانحه سقوط بالگرد در محدوده سکوی نفتی امیرکبیر دریای خزر به درجه رفیع شهادت نائل آمد

گلزار شهید: گلزار شهدای شهر رشت

معلمی دلسوز

توی جمع فحشی به "لنین" پراند.
عصبانیت رجایی را که دید گفت:
من به لنین فحش دادم! نه به
شما. شما چرا ناراحت شدید؟!
شهید رجایی، با خشم فروخورده‌ای
گفت: حق نداریم به کسی که مورد
احترام دیگرست توهین کنیم؛ چرا
که به خود او توهین کرده ایم.
آن فرد، تاثیر این همه احترام
و منطق را بعدها دید؛
همان وقتی که جوان کمونیست
به آغوش اسلام بازرگشت...

نویسنده: عارفه فتحی

کسی که عطر ناب شهادت از
کلام، برخورد و رفتار وی می‌وزد و
هرآینه فضا را عطرآگین میکند، لایق
پیوستن به خدا و مقام شهادت است!
این جمله از سردار دلها را به یاد دارید؟
"شرط شهید شدن شهید بودن است
...همانطور که شرط عالم
شدن، علم آموزی است."
شهدا، همچون قهرمانانی
هستند که اثر دل افسانه‌های
خیالی یافت نمی‌شوند...
بلکه در دل کوچه پس کوچه‌های
همین شهرها و لابلای همین
مردم تنفس کرده اند...
اینان، همان کسانی هستند که با الگو
قرار دادنشان هرچند کم، گامهایی
به سوی سعادت برمی‌داریم
و به آن‌ها نزدیکتر می‌شویم.
یکی از این بزرگان، شهید رجایی
است؛ معلمی دلسوز که به منصب
ریاست جمهوری نیز رسید. اما
هیچگاه تواضع و عدالت‌خواهی
را فراموش نکرد. در ادامه‌ی متن،
خاطره‌ای از ایشان را بازگو می‌کنم؛
شعله‌ی بحث بین شهید رجایی و فرد
کمونیست حسابی گرم شده بود؛
یکی استدلال آقای می‌آورد، و
یکی هم آن طرف کمونیست.
ناگهان یکی از افراد حاضر در جمع

درس امروز: مادر

-تو معلمی هستی که خداوند بزرگ
به من هدیه داده، تو به من یاد دادی
حرف زدن را، آرامش را، چشم هایت
به من نگاه کردن را آموخت، دست
های کوچکت تلاش کردن برای هر
آنچه آرزویش را داری و حضورت غم
و درد و رنج را از یادم می برد، کنار
تو تنهایی از دلم پر می کشد. عزیزم
هر جای این دنیا وقتی تو باشی
بزرگترین بهشت روی زمین است.

-مادر انسانی غیر قابل توصیف
اما پر از حرف ها و کلمات مثل
مهربانی، عشق، دوستی، صمیمیت،
دلسوزی و دریایی از جملات.

- مادر فرشته ای مهربان،
دلسوز، عاشق به چه قیمت؟
عشقی به وسعت دریا
نسبت به خانواده اش

به سراغ دانشجو معلمان
دانشگاه فرهنگیان رفتیم
و ازشون خواستیم خودشون رو در کلاس
درس تصور کنند و برای دانش آموزان
مادر رو در یک جمله تدریس کنن:

-میدونید بچه ها مادر مثل خوشمزه
ترین خوراکی توی زندگی ماست
، ابر همون خوراکی هایی که باید
قدرشون رو بدونیم ، اونا به نرندگی
ما رنگ میدن ، اگر اونا نباشن
زندگی ما به این قشنگی نیست

-مادر نعمتی است که ما همیشه
و هرجا میتونیم داشته باشیم
چه در کنارمان چه در قلبمان

- مادر: یعنی تقسیم وجود و ابر
خودگذشتگی به خاطر کسی که ضربان
نفس هاش، زندگی و همه کسش هست

می خواهم سخن بگویم

از تو که بوی بهشت می دهی و با ملائک هم پرواز گشته ای، سخن من را که دریای معرفت و سجاده عشق و الفتی. از تو که نه شمع فروزان که خورشیدی هستی که روشنای وجودت را برای همیشه تاریخ نصیبمان کرده ای. از شقایق سیرتی بگویم که خون خویش را در اهتزاز قلم تقدیم نیستان حق نمود و آرام تر از پلک تقویم عمر خویش را در تمدید اوقاتی سبز بر ایمان بست تا دفتر بهاری علم و دانش شکوفه تا شکوفه از قلم ایمان لبریز شود.

آنگاه که باخراص عاطفه و صمیمیت در کوچه پس کوچه های روستا رونق چشمگیری داشت و همراهی شایسته و بی چشمداشت خود را ارزان ترین قیمت به همدیگر نثار می کردند، از دامن خانواده ای نجیب و مذهبی فرزندی دیده به جهان گشود که ولادتش، دنیایی من شادی را به ارمغان آورد و خبر شهادتش، ایل و تبار تعلیم و تربیت را سیاه پوش کرد. واژه ها و امر دار توست و قلم یادگاری غریزی که رسالت سبزه را به واماندگان کاروان شهادت می سپارد تا حرمت پیشانی بندت همچنان پیش رویم باشد و سبزه های مسیر سبزه را به نسلی که آینده می نمایند. شهادت را برگزیدی تا معلم مدرسه باشی.

راستی چگونه می شود از مجاورت تخته سیاه به ملکوت گل سرخ پر کشید؟ چگونه می شود من اثری به ثریا رسید؟ چگونه می شود من ذره بودن مرست و خورشید شد و چگونه می شود من دل خویش نور به آفاق تمام تخته های سیاه تاریخ داد؟ جواب تمام چراها را چه خوب و مستدل به من آموختی ای آینه زلال صداقت. معلم شهیدم من قصه های خریادی شنیده ام از

قصه فرهاد تا شیرین، و من خلوت با من در شب اما هیچگاه قصه ای را که تو برایم گفتی فراموش نمی شود. یادت هست می گفتی شهید شمع ایثار برای پروانه، و شهید عطر گل های شقایق برای بلبلان عاشق است. و من هنوز مانده ام برای تو چه قصه ای بنویسم که تو عاشق بودی اما نه به عشق فرهاد، تو که شمع بودی اما نه برای پروانه بلکه برای همواره تاریخ که آفاق تخته های سیاه را روشن می کند.

چه کسی باور داشت هم نشینی قلم و از پی جی را؟ چه کسی باور داشت که می توان کلاسهای درس را به فراسوی زمان و مکان وسعت داد؟ چه کسی باور داشت که درس ایمان و شجاعت را اینچنین ناب به مشتاقان آموخت؟ چه کسی...؟

مادر امت

و شما آمدید ... ای کوثر راه هدایت و آمدنتان به قدری بزرگ و با شکوه و مهم بود که خداوند به افتخارشما ، ای سیده النساء ،
سوره ای نازل کرد در قرآنش ،
که تا جهان ، جهان است و دنیا ، دنیا
نام شما هم همانند در کتاب معجزه الهی.

إنا أعطيناك الكوثر. همانا ما به تو خیر کثیر عطا کردیم.
از میان یکصد و چهارده سوره قرآن، فقط چهار سوره با کلمه
«انا» آغاز شده است: سوره های فتح، نوح، قدر و کوثر.

«إنافتحنا لك فتحا مبينا» ما برای تو پیروزی آشکار قرار دادیم.
«إنا أرسلنا نوحاً» ما نوح را به سوی مردم فرستادیم.
«إنا أنزلناه في ليلة القدر» ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.
انا أعطيناك الكوثر» ما به تو کوثر عطا کردیم.

در آغاز یکی از این چهار سوره، از حضرت نوح که اولین پیامبر اولوا العزم است و بعد از حضرت آدم، پدر دوم انسان محسوب می شود، سخن به میان آمده است. در آغاز سه سوره دیگر، به نعمت های ویژه ای همچون نزول قرآن، پیروزی آشکار و عطا ی کوثر، اشاره شده است. و چه مراعات النظیر زیبایی است بین این چهار موضوع؛ که یکی رسالت اولین پیامبر اولوا العزم، دیگری نزول آخرین کتاب آسمانی، سومی پیروزی مکتب اسلام و چهارمی تداوم خط رسالت و ابتر نماندن آن را بیان میکنند....
و شما ، ای ریحانه النبی ؛ و سلاله اطهرتان ، باعث تداوم رسالت و قرآن و پیروزی آشکار برای حق خواهان و حق طلبان بودید و هستید و خواهید بود....

در ماجرای فتح مکه که مشرکان دسته دسته و فوج فوج به اسلام وارد میشدند، خداوند تنها دستور تسبیح میدهد: «رأيت الناس يدخلون في دين الله أفواجا» ولی برای عطا کردن کوثر

می فرماید: «فصل» غاز بگزار. گویا اهمیت کوثر از اسلام آوردن مشرکان بیشتر است و تعبیر به " و انحر" از ماده "نحر" که مخصوص کشتن شتر است، شاید به خاطر این است که در میان قربانیها ، شتر از اهمیت بیشتری برخوردار بود، و مسلمانان نخستین علاقه بسیار به آن داشتند، و قربانی کردن شتر بدون ایثار و گذشت ممکن نبود. «ابتر» در اصل به حیوان دم بریده و در اصطلاح به کسی گفته میشود که نسلی از او به یادگار باقی نمانده باشد. فرزندان پسر پیامبر که در کودکی از دنیا رفتند، دشمنان کوتاه بینشان میگفتند: او دیگر عقبه و نسلی ندارد و ابتر است. مگر نه این است که در فرهنگ و تاریخ ننگین جاهلیت ، دختر لایق آن نبود که نام پدر را زنده نگه دارد؟! «إن شئت لك هو الأثر» دلیل آن است که مراد از کوثر، نسل کثیر پیامبر است که بدون شك از طریق شما ، بانوی پر خیر و برکت ادامه پیدا کرده و میکند. آری بانو ، دشمنان پیامبر با ثروت و فرزندان پسر متعدد ، ابتر شدند و راه به هیچ جا نبردند و شما ، تک دختر پیامبر، کوثر شدید و خیر فراوان؛ مایه آبرو و احترام یافتن زنان و دختران و مادر حسین و باقر و صادق و رضا و... فرزندان آن بزرگواران که از همان دوران تا امروز تعدادشان از شماره بیرون است...

عطای استثنایی در سوره استثنایی با الفاظ استثنایی:
عطا بینظیر است، چون کوثر است؛ سوره بی نظیر است، چون کوچه کترین سوره قرآن است و الفاظ بینظیرند، چون کلمات «اعطینا»، «الکوثر»، «صل»، «انحر»، «شأنك» و «ابتر» تنها در این سوره به کار رفته و در هیچ کجای قرآن شبیه ندارد.
و ما ...

دوستان داریم،
از صمیم قلب های کوچک خویش ،
قلب هایی که شاید دارایی شان زیاد نباشد ؛
ولی به واسطه حب شما
ثروتمندترین قلب های روی زمین اند....

منابع:

تفسیر نور، حجت الاسلام والمسلمین قرائتی
تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی

مصاحبه با دبیر بازنشسته همسر شهید سیاح طاهری

مصاحبه گر: مهسا نورائی

سلام علیکم.

شهید من، اسمشان سعید سیاح طاهری هست. در شهر آبادان دنیا آمدند و ما هم اکنون در آبادان زندگی میکنیم.

شهید تا مقطع دیپلم تحصیل کردند و بعد هم انقلاب شد و بعد از این وارد فعالیت ها و کمیته های انقلاب و زمین شهری و بسیج شدند.

زمان جنگ برای امداد رسانی رفتند و جزو بسیج عشایر بودند. بعد از بسیج عشایر دوره ی سپاه رو گذراندند؛ یعنی آموزش پاسداری رو گذراندند و پاسدار شدند و من از سال ۱۳۶۰ با ایشان ازدواج کردم.

توی دوران کودکی و مدرسه هم بسیار بچه پر شر و شیطنتی بودند. مخصوصا در دوران دبیرستان که با تعدادی از دوستانشان، معلم هایی که برای ساواک و شاه و... خلاصه فعالیت می کردند و طرفدار بودند را اذیت می کردند. از رژیم شاه دل خوشی نداشتند و به این ترتیب دوران انقلاب سپری شد و فعالیت هایشان را در دوران جنگ بیشتر کردند و وارد جنگ شدند. بعد از ازدواج پاسدار شدند و ما به آبادان برای زندگی برگشتیم. بعد از دو یا سه ماه که تازه زندگی رو شروع کرده بودیم ایشون مجروح شدند که منجر به قطع دو انگشتشون شد. ایشان خیلی اهل عمل بودند و همیشه جوانها را نصیحت میکردند. بعد از جنگ، هنگام غروب به مسجد میرفتند. در همان حال، از بچه ها که بازی میکردند، میخواستند که همراهشان به مسجد برای نماز بروند. بچه ها قبول نمیکردند و فقط در طول مسیر

بالیشان میرفتند. در هنگام ورود، بچه ها راهشان را جدا میکردند. در واقع، بچه ها را | مجبور به انجام کاری نمیکردند و خودشان الگو عملی برای انجام کارها بودند. ایشان فقط از بچه های میخواستند تا بازی را در مدت نماز و اذان، متوقف کنند تا مزاحم دیگران نشوند و در آن فاصله، به خانه بروند. هنگام نماز صبح بچه ها را به آرامی بیدار میکردند و از آنها میخواستند تا نماز بخوانند. متأسفانه ایشان وصیت نامه نداشتند. من گاهی اوقات، خواب شهدا را میبینم و این اتفاق، خیلی می افتد. اما گاهی زود به زود و گاهی بینش فاصله بود که خواب دیدن، به شرایط فکری و روحی و روانی هر فرد بستگی دارد. هنگامی که من خیلی نگران هستم، یا در شرایط بدی هستم، نگران مراسم ها و سالگرد ها هستم و ذهنم درگیر است، ایشان به خواب می آیند و حتی گاهی به سوالاتم هم جواب میدهند. در هنگام تصمیم گیری ها مهم، مسائل بزرگ و گاهی خرید های خیلی مهم مانند خانه، ایشان گاهی به خواب من می آمدند و مرا راهنمایی میکردند. گاهی به شوخی به بچه ها میگفتم: "پدرتان تکلیف ما را روشن کرد و گفت که باید چه کار کنیم."

گاهی اوقات، از پیش به من خبر ها را میگفتند و بشارت میدادند. مثلاً به لباس بچه، در خوابم ظاهر می شدند و خبر نوه دار شدنم را با خوشحالی اعلام میکردند. این موضوع به قدری تکرار میشد و حضورشان به قدری حس میشد که بچه ها گاهی از من میپرسیدند: "مامان خواب بابا رو ندیدی؟ چیزی بهت نگفته؟"

حتی بعد از فوت پدر شان، بچه ها در خواب ایشان دست در دست پدر در یک باغ بزرگ دیدند و حتی یک بار گفتند: "مهمانی داریم که باید به استقبال بروم و حضور ایشان همیشه حس میشد."

خیلی جوانان را نصیحت می کردند. بیشتر اهل عمل بودند. بعد از جنگ همیشه موقع غروب آماده رفتن به مسجد می شدند. به بچه ها یکبار برای مسجد رفتن میگفتند و وقتی بچه ها میگفتند می خواهند بازی کنند اصرار نمی کردند که آنها از بازی شان دست بکشند و در واقع برای بچه ها یک الگوی عملی بودند فضا را ایجاد میکردند اما اصرار نمی کردند و آنها می دیدند که در حال رفتن و آماده شدن برای مسجد هستند. ایشان به بچه ها میگفتند غروب که شد در کوچه ها با نری نکنید به منزل برگردید و اگر دوست داشتید مسجد بیایید. البته صبح ها تاکید می کردند که بچه ها رو خودشان بیدار کنند نمیداشتند نمازشون قضا بشود و به هر شیوه ای که بود آرام کنارشان قرار می گرفتند و برای نماز صدایشان می کردند. همانطور که قبلاً هم گفتم ایشان وصیت نامه ندارند. خواب شهید را خیلی میبینم. دیدن خواب شهید بستگی به شرایط دارد به طور مثال دو الی سه ماه خواب نمی بینم اما گاهی اوقات برای مناسبت های مکرر خواب ایشان را میبینم. به خال روحی و جسمی بنده هم مرتبط هست. حواسشون به خیلی از مسائل هست علی الخصوص نرمانی که من خیلی نگران باشم، نگران مراسم ها و برنامه های سالگرد شان. بعضی از دوستان سوالاتی رو مطرح می کردند و من به فکر

فرو می رفتم و در خواب ایشان جواب این
سواللات رو به بنده میگفتند . حضورشون
تو زندگی برای تصمیمات مثل خرید منزل
، تو مسائل شخصی همیشه حس میشود و
من به شوخی به

بچه ها میگویم بابا تکلیف ما را مشخص
کرد و به ما گفتند چه کاری انجام بدهیم
و چه

کاری انجام ندهیم .

در خواب بشارت میدهند به طور مثال
به دنیا اومدن بعضی از نوه ها مرا و حتی
باردار

شدن عروس ها را خبر میداند . بچه ها
از من سوال می کنند که خواب بابا رو
در این موضوع خاصی ندیدم ؟ و خلاصه
همه آماده پاسخ اون شهید که در آن دنیا
شفاعت ما را کنند ، هستیم که مایه آرامش
ما در زندگی هستند .

معرفی شهید محمود افتخاری

فعال در آموزشی پرورش باشند. برگ ریزان سال ۱۳۶۰ که آغاز شد، برای تحصیل علوم دینی به مدرسه علمیه آیت الله مجتهدی رفت، رفت تا پربارتر به آغوش مدرسه برگردد. رفت تا بار دیگر تمام آنچه را از کتاب ها خوانده بود با گوش جان بشنود. همان روز ها هم جمعه ها مدرسه اش باخر بود، دانش آموزان بدون هیچ اجباری به مدرسه می آمدند و در فعالیت های فرهنگی خودی نشان میدادند، همان هایی که سال های بعد در خط مقدم جبهه جنگیدند و جان سپردند برای کشور خود. در همان پاییز بود که زندگی محمود بهار را به خود دید، خانم موسوی در دل پاییز آمد تا بهار زندگی محمود باشد، ثمره ی این عشق شد سید علیرضا، همدم روزه های تلخ و شیرین مادر، آخرین یادگار سید محمود. او حتی بعد از انقلاب هم ساکت نشست، به یکی از مدیران آموزش پرورش تهران به علت داشتن تفکر

حجتیه و اجرای برنامه ی غیربومی کاد اعتراض کرد، این شد که تنزل حکم خورد و امر مدیریت به تدریس رسید، آخ که اگر محمود نرنده بود چه قدر خونس به جوش می آمد امر دست کسانی که می خواهند ثمره ی انقلاب را آفت بزنند. سال ۱۳۶۲ بود که به عنوان تیربارچی گردان ابوذر راهی جبهه های حق علیه باطل شد، جفیر، همانجایی بود که نردبانی تا بهشت امر آن کشیده بودند. جفیر، مرکاب انگشتی ایران، خرمشهر بود، محمود رفت و دیگر با پای خود بازنگشت. نام کتابش را گذاشتیم فراتر از زمان، چرا که محمود فراتر از زمانش شروع کرده بود به اصلاح و تربیت، پس نوشتیم تا قلم معلمی اش بر زمین نیفتد و چراغ راه باشد برای تمام معلمانی از جنس محمود.

نام، معلم. مگر میشود جز معلم او را چیزی خواند، معلمی برایش فقط شغل نبود، اصلا معلمی برای هیچکس فقط شغل نیست. دوباره بپرسید اینگونه میشود، نام، سید محمود افتخاری. از شاگردان ممتاز رشته ی ریاضی، در همان سال های دبیرستان که امین الدوله ها دوسر و بر خانه شان پیچ می خوردند، دل محمود هم رنگ و بوی امین الدوله گرفته و مشغول تهذیب نفس شد. امین الدوله های دور ستون بال و برگ می گرفتند و به سمت بالا میرفتند، همزمان محمود هم تلاش می کرد قدم به قدم به خدا نزدیک تر شود. نگویم از یار سید محمود که گوشه ی اتاق نقلی اش خانه کرده بود، کتابخانه چوبی گوشه ی اتاقش شده بود همدم روز و شب جوانی اش. محتوای کتاب ها درس بود و دین، حتی کتاب های منافقین و ملحدین و ادیان مختلف را می خواند تا بتواند جواب استدلال آن ها را بدهد. نهال جوانی محمود داشت بال و پر میگرفت و یکی از برگ هایش شده بود سیاست، محمود داشت دنیای سیاست را میشناخت. شنیده اید حرفه ی پدری را ادامه دادن هنر است، معلمی هم که شغل انبیاست، سید محمود در حالی که می توانست در رشته های مهندسی مشغول تحصیل شود، اما نخبه ی

خلاق مان، آموزش و پرورش را برای اجرای اهداف خود انتخاب نمود. جایی که می توانست دانه ای که پرورده بود را در دل خاک بنهد و چندی بعد نهال هایی پربار تحویل گیرد، محمود میخواست شور و شعور را با هم در آمیزد و کجا بهتر امر آموزش پرورش و چه کسی بهتر امر معلم. تنها بیست و یک سال داشت که مدیر شد، مدیر امیرکبیر، همانجایی که روزه های نوجوانی و جوانی اش را گذرانده بود، همانجا که یادآور پیچ های امین الدوله برای محمود بود اما این بار تفاوت فاحشی داشت، اینبار اینجا محل تربیت نخبه ها بود، این بار قرار بود اسلام و انسانیت در مدرسه تدریس شود، قرار بر خلاقیت و خودکفایی بود. چندی بعد به حکم شهید رجایی راهی کردستان شد تا مدارس را پاک کند از تمام کسانی که سمت و سویشان غیر بود، وقتی بازگشت مدیریت دبیرستان شهدا را پذیرفت، در این حین با شهید باهنر آشنا شد و برای اصلاح سیستم مدیریتی مدارس در جلساتی که ایشان هم حضور داشت شرکت کرد، محمود قصدش اصلاح بود، میخواست دانش آموزانی را تربیت کند که انسانیت همچون پیچ های امین الدوله به دور جانیشان

پیچیده باشد، میخواست انقلاب به تن و بدن مدرسه هم نفوذ کند، میخواست انقلاب فقط پشت در ب های مدرسه باشد. اوایل دهه ی شصت، بارها از او خواستند که در وزارت خانه ای مشغول شود، اما محمود قبول نکرد، میگفت باید انقلابی های

داستان آن ها هرگز تمام نمی شود...

فائزه رحیمی

زهرا شریف دینی



زمستان است، شلوغی جمعیت و سرمای زمستان را کنار می زنم تا بخشی از داستان زندگی آنان شوم، آنانی که سالهاست از داستانشان می گذرد اما انگار داستان همین دیروز است، انگار که هنوز خرنده هستند و مراست است که می گویند شهدا خرنده اند. داستان از جایی شروع شد که مردانه بر صفحه تاریخ با خون خویش زندگی را برای ما ساختند. داستان درباره ی کسانی است که رفتند تا بمانند و نماندند تا بمانند! داستانی که در آن خبری از روزی مرد نبود اما مردانه سروزهایشان را رقم زدند و آنان جانفشانی کردند و حالا پس از چند دهه دوری، صد و پنجاه گل لاله، صد و پنجاه سرباز گمنام حضرت زهرا سلام الله علیها به خانه بازمیگردند. چه زیباست ... خاطرات مردانی که پروای نام ندارند. شهید گمنام یعنی شهیدی که تا آخرین نفس برای وطنش جنگید و عقب نشینی نکرد. داستان آنان هرگز تمام نمی شود، آنان کسانی اند که همچون مادرشان، بانو زهرا سلام الله علیها خواستند بی نام بمانند اما همیشه در قلب ما خواهند ماند.



یادمان باشد!

نویسنده: سارا عبدالله زاده

تعداد ما کم و تجهیزاتمان کم تربود
تعداد دشمنان بی شمار و عجیب این
آیه بر دل می نشیند :

«وَ اذْكُرُوا اِنَّكُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ
فِي الْاَرْضِ تَخَافُونَ اَنْ يَّخَطَّفَكُمْ النَّاسُ
فَاَوَاكُمْ وَ اَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ...» به خاطر
بیاورید هنگامی که شما گروهی کوچک
و اندک و ضعیف، در روی زمین بودید،
آن چنان که می ترسیدید مردم شما را
برایند، ولی خدا شما را پناه داد و یاری
(کرد)

باز هم مردانی آزاده دست به روی
زانو گذاشتند و یا علی گفتند ، مردانی
که تربیت شده مادران پاک دامنی
بودند که الگویشان زهرا ی مرضه بود
. بزرگ مردانی که شاید کوچک و کمر
سن و سال بوند و حتی برای بعضی
از آنها تحمل سنگینی وزن تفنگ
بسیار دشوار بود اما روحی به بلندی
آسمان داشتند که دشمنان را طاقت
دیدن آن بلندی نبود، چشمانشان
کوری بود و گوش هایشان کر.
و خوشا به حال آنان که به بزم عشق
رفتند و در میدان مین رقص عاشقی
کردند، همانان که به نیت مادرشان
فاطمه (ص) پلاک هایشان را از گردن
در آوردند تا گمنام باشند ، همانان
که تیرها بر شاهرگشان بوسه زدند
و خمپاره ها در گوش هایشان ترانه
سرای کردند

۸ سال بعد ...

۸ سال همه مقاومت کردیم زن و
مرد، پیر و جوان هر کس درحد توانش

یادمان باشد که قرن ها پیش انسان
هایی بزرگ و دارای سروح متعالی، غلاف
شمشیرشان را شکستند و شجاعانه شمشیر
زدند ، خرخم خوردند تا پیکر اسلام زخم
بر ندارد و هنوزی که هنوزی است صدای
چکاچک شمشیرهایشان در گوش زمان
می پیچد.

جلو تر می رویم ... سال ۱۳۴۲
زمان دستگیری حضرت امام در قم و
انتقالشان به تهران، ماموری از ایشان
سوال کرد که با کدام سربازان قصد انقلاب
دارید؟ امام فرمود: سربازان من در گهواره
ها هستند.

و به سراسری امام چه اسراسری را می
دانست؟

۱۵ سال بعد ...

سال ۱۳۵۷ انقلابان پیرو شد هرچند
ارزان تمام نشد برایمان و بهایش را دادیم
از بزرگ تا کوچک ، اخر پیر تا جوان همه
با خونشان بذر انقلاب را آبیاری کردند تا
جان بگیرد و تنومند شود ...

دو سال بعد از پا گرفتن انقلاب لاله ها
...

سال ۱۳۵۹ ، ۲۶ شهریور ماه و سروح
های آخر تابستان بود. هوا خنک شده و
به پیشواز پاییز رفته بود همه منتظر زنگ
شروع مدرسه ها بودند اما صدای خرنگ
خطر بمب باران ها شروعی ناجوانمردانه
برای پاییز بود. کل جهان یک لشکر شده
بودند در مقابل ایران ، در مقابل نهال
انقلابان و باز هم تاریخ تکرار شد، به یاد
می آورید جنگ بدر در سال دوم هجرت
را؟

ایستاد تا یک وجب اخر خاکمان به غارت
نرود ... و نرفت

و حالا...

و حالا دشمنان رنگ عوض کرده اند و
دوباره به میدان آمده اند ، داعشی ها،
صهیونیسم، رسانه ها ...

و اما ما هم بعد آن هشت سال قوی
تر شده ایم ما حاج قاسم را داریم ،
مدافعان حرم را داریم ، جوانانی با انگیزه
داریم و شکر خدا سرهبرمان سید علی را
داریم ... دگر چه می خواهیم به جز یاری
خدا ؟ و چه خواسته ای داریم به جز
آمدن نرگس زهرا؟

مایی که یک بار نشان داده ایمر استاد
تبدیل کردن غیرممکن ها به ممکن هاییم

با این همه این حرف پیامبر (ص) را اخر
یاد نبریم ..

«پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی
را به جنگ فرستاد که خود پیامبر
صلی الله علیه و آله در آن جنگ حضور
نداشت وقتی سپاه برگشت پیامبر
صلی الله علیه و آله به آنها خوش آمد گفت
و فرمود: خوش آمدند گروهی که جهاد
اصغر را به پایان رساندند اما جهاد اکبر
هنوز بر عهده آنهاست.

جهاد اکبر هنوزی در هر خانه ای در
جریان است باید هرروز با نفسمان مبارزه
کنیم یادمان باشد این سخن ارزشمند را :
(سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی
فرمودند: «تا کسی شهید نبود، شهید نمی
شود. شرط شهید شدن، شهید بودن است.
اگر امروز بوی شهید از رفتار و اخلاق کسی
استشمام شد، شهادت نصیبش می شود.
تمام شهدا دارای این مشخصه بودند).

باید باز هم غلاف شمشیرها را بشکنیم
و بجنگیم ... و درست وقتی عنان نفسمان
را به دست گرفتیم و آن مرکب چموش را
رام کردیم ؛ آرام آرام پاک می شویم ... به
قول فریدون مشیری :

هر که گرگش را در اندازد به خاک
رفته رفته می شود انسان پاک
یادمان باشد مراقب گرگ های دروتمان

باشیم.

قرار:

با هم قراس می گذاریم که حتما این
مثنوی اخر حضرت مولانا را بخوانیم و
بگذاریم مرغ اندیشه مان به پرواز در آید
و در وجودمان کنکاش کنیم ... مراقب
باشیم ازدهایمان را به بغداد نبریم!!

شاعر : مولانا جلال الدین محمد بلخی

کتاب : مثنوی معنوی

قالب شعر : مثنوی

آدرس شعر : مثنوی معنوی مولوی

دفتر سوم ابیات ۹۷۶ تا ۱۰۶۶

بخش : ۱۰ اخر ۱۷ (مارگیر و ازدهای

فسرده و آوردن آن به بغداد)



دانشجومعلمان فعال از دانشگاه فرهنگیان دو مرکز نسبیبه و شهیدباهنر:

صاحب امتیاز: کانون علمی هنر ایثار دانشگاه فرهنگیان استان تهران

مدیر مسئول: الهام خادمی

سر دبیر: پریان کرمی مقدم

گروه خبرنگاری:

دبیر: فائزه رحیمی

اعضا: زهرا شریف دینی، مهسا نورائی، عارفه فتحی

گروه نویسندگی:

دبیر: زهرا نصیری

اعضا: زینب جلال، فاطمه سادات افتخاریان، رویا خزایی، زهرا خجسته فر، سارا عبدالله زاده، فاطمه خوش اخلاق، منیره صادقی، زهرا ساریجالو، فاطمه فدایی، زهرا طباطبایی خلفی، فاطمه نصرتی، مریم احمدی، هاله وثیق

گروه هنری:

دبیر: زهرا قنبری

اعضا: فاطمه لشگری، میترا عابدینی، مبینا زندیه، ریحانه حسین نژاد، فرخنده گرشاسبی، هانیه عسکری، الهه رعیتی

گروه طراحی:

دبیر: مهدیه قاسمیان

اعضا: دنیا رستگار، لیلا محمدیان، سمیه حسین علیزاده، فاطمه جغتایی، شقایق رسول زاده

گروه تایپیست:

دبیر: فاطمه طاهری بخش

اعضا: لیلا اسداله پور، فاطمه شکوهی اصیل

گروه پژوهشگری:

دبیر: فاطمه مقصودی

اعضا: حنانه سپه بان، ریحانه گل محمدی

باتشکر از:

آقای حمید امامی